**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه شصت و نهم\_ 21 بهمن 1399**

[ادامۀ تشریح تقریب دوم]

تقریب دوم برای تبیین تأثیر قصور قدرت در تحدید مرحلۀ انشاء و جعل این است که تکالیف شرعیه گاهی به صورت مطلق صادر می شوند و مقید به شیئی نیستند، اما ارتکازت عقلا همان تکالیف به ظاهر مطلق را مرحلۀ جعل مقید می کند، اگر چه این تقیید، در حین انشاء مورد ملاحظۀ مولا نباشد، **و لکنّ العرف و العقلاء بحسب مرتکزاتهم، یحکمون بذلک.**

درست است وقتی مولا گفت "صلّ" این امر بظاهره مطلق است و مقید به شیئی نیست، ولی عقلاء وجوب این نماز را در همان مرحلۀ جعل مشروط به این می دانند که نماز گذار سراغ یک واجب دیگر که از نظر میزان ملاک مساوی با نماز، و یا اهم از نماز است، نرود، و الّا این اطلاق ظاهری، نباید انسان را فریب دهد، نگاه باید به این تقیید و تحدید ارتکازی باشد، قیود ارتکازیه، مثل قیود لحاظیه تحدید کننده نسبت به مرحلۀ انشاء هستند، کسی که این تقریب را برای بیان کردن، قصور قدرت، در مرحلۀ انشاء بیان می کند، در فرق بین تعارض با تزاحم می گوید بنابراین تحلیل بین متزاحمین اساساً تنافی نیست، **لأنّ المکلف لاشتغل باحد المتساویین او بالأهم فأنّ موضوع دلیل الآخر ینتفی،**

اگر من مشغول به نماز شدم، و ازاله را که از نظر اهمیت فرضا مساوی با نماز است، کنار گذاشتم، دیگر موضوعی برای وجوب ازاله باقی نمی ماند، تا با یکدیگر تنافی پیدا کند،

**و یکون التقیید فی المتساویین فی کلیهما**، یعنی وجوب نماز مقید است به ترک ازاله، و ازاله کردن هم مقید به ترک نماز است. یکی را که از این متساویین انجام بدهم، موضوع دلیل دیگر خود به خود منتفی است، این در صورت متساوی بودن ملاک این دو.

اما اگر فرض کردیم مثلا با بررسی به این نتیجه رسیدیم که ملاک نماز اهم است، ارتکاز عقلاء در این جا این است که اگر من مشغول نماز شدم، که نماز فرضا اهم از ازاله است، با اشتغال به اهم موضع برای وجوب مهم از بین میرود، **إنّ المکلف لو اشتغل بالأهم فانّ موضوع الدلیل المهم ینفی و یکون دلیل المهم هو المقدی ارتکازا دون الاهم.**

در آنجا که یکی اهم است و دیگری مهم، اهم مطلق است، اهم مقید نیست، اما وجود مهم مقید است به ترک اهم. به هر حال در باب تزاحم تنافی ابدا در هیچ حالی از حالات بین الدلیلین المتزاحمین نیست، آن کسی که در این تقریب، سخن از تحدید ارتکازی، سخن از قید ارتکازی می کند، او می گوید، در این دو تکلیف وقتی به عقلاء عرضه شود، اشتغال به یک مساوی باعث می­شود، عقلاء موضوع وجوب آن شق دیگر را منتفی بدانند ونیز اشتغال به اهم باعث می شود عقلاء موضوع وجوب مهم را منتفی بدانند، بنابراین **لا تنافی عند العقلاء بین الدلیلین المتزاحمین ابدا** در حالی که همین عقلاء در باب تعارض، تنافی را از بین رفته به حساب نمی آروند.

**و هذا هو الفارق بین التعارض و التزاحم بناءً علی التقریب الثانی من الوجه الاول** که مبنای آن ادعای ارتکاز عقلائی بود که این ارتکاز مقیدٌ و محددٌ و باعث می­شود متزاحمین از باب تعارض خارج بشوند. وقتی از باب تعارض خارج شدند، **یکون المقام، شبیهاً بباب الورود**، گویا اینجا بین دو دلیل، نسبت نسبت وارد و مورد است، چون همین که بین متزاحمین یکی را برگزید، این باعث میشود موضوع دلیل دیگر برطرف و منتفی بشود، پس عند ارتکاز العقلاء به جایی می رسیم که متزاحمین دیگر متعارضین نیستند، بلکه یکون المقام شبیهاً بباب الورود،

**فأنّ الاشتغال بالمساوی او الاهم من هذا الواجب**، **ینفی موضوع هذا الواجب**، چه طور در ورود با آمدن وارد موضوع مورود، بالتعبد حقیقتا منتفی می شود، این جا هم موضوع آن دلیلی که کنار گذاشتم و به آن عمل نکردم، منتفی شده است.

این توضیح بیشتری از تقریب دوم، برای وجه اول که تببین می کرد تأثیر قصور قدرت را و تحدید می کرد آن را در مرحلۀ انشاء و جعل به دلیل وجود ارتکازات عقلائیه و این تقریب هم فارقی بیان می کرد بین التعارض و التزاحم.

[مناقشه­ایی آیت الله سیستانی در تقریب دوم]

[اشکال اول]

حضرت آقای سیستانی دامت برکاته ملاحظه و مناقشه­ایی که بر این تقریب دارند این است که صرف ادعای ارتکاز و شاهد عقلائی کافی نیست، باید شواهدی اقامه شود که ما در این جا این ارتکاز عقلائی را داریم، به حدی که نیازمند به تقیید صریح نیستیم و این ارتکازات مقیّد لبی خطابات ما هستند، حال آیا این جا شواهدی بر چنین ارتکاز عقلائی داریم بر این تقید ارتکازی به گونه­ایی که بی نیاز از تقیید لحاظی باشیم، آیا چنین چیزی هست، یا نه؟

ایشان می فرماید نه تنها شاهد وفاق بر این ارتکاز نداریم **بل الشواهد علی خلافه**:

**اولاً أنَّ هذا التقیید لو کان واضحا بدیهیا بحیث یستغنی به عن التقیید اللحاظی لنا کنا نجد أنّ العقلاء یعدون موارد التضاد الدائمی من قبیل التعارض و یحاولون الجمع بین الدلیلین**.

یکی دو روز گذشته عرض کردیم با استفادۀ از فرمایشی که محقق نائینی اعلی الله مقامه الشریف داشت، و آن این که گاهی بین متعلق دو تکلیف تضاد موقتی و اتفاقی است، گاهی تضاد دائمی و همیشگی است، با این بیانی که شما از ارتکاز عقلاء و قدرت این ارتکار بر تقیید و تحدید بیان کردید، باید در تضاد دائمی هم بگویید تضاد دائمی قابل حل است، با توجه به دیدگاه عقلاء نباید تضاد دائمی را ملحق به تعارض بدانید، باید به دلیل همین ارتکازات عقلائیه، بین دو دلیلی که با یکدیگر تضاد دائمی دارند، جمع کنید، چگونه جمع کنیم؟

**برفع الید عن اطلاق کل منهما بما اذا لم یشتغل بامتثال آخر**، اگر عقلا در هر دو تکلیف متزاحم، تقیید می کنند هر یک را به عدم اشتغال به دیگری، این تقیید نباید انحصار داشته باشد، به تضاد موقت و اتفاقی، بلکه اگر دستور الف با دستور باء دائما هم تضاد داشتند، قابل جمع نبودند، این ارتکاز باید بگوید در عین حالی که تضاد دائمی است ملحق به تعارض نیست، تکلیف به الف مقیدٌ به ترک باء، تکلیف باء هم مقیدٌ به ترک الف. این جمع عرفی است.

به عنوان نمونه اگر کسی آمد به من گفت مولای تو به تو دستور داده است، بروی به بصره، همین ساعت و همین دقیقه، باز شخص دیگری آمد گفت مولای تو دستور داده همین الآن، همین دقیقه موصل بروی، خب قطعا اینجا تضاد دائمی است، نمی­شود که در یک آن که به طرف بصره می روم به طرف موصل هم بروم.

فالعبد بطبیعة الحال لا یتمکن من امتثال کلی التکلیفین معاً فی آن واحد اما اگر تقیید را ارتکازی عقلائی و عرفی می شمارید، و آن را امر واضحی می دانید، دیگر نباید بگویید این مکلف تحیر دارد کجا برود، بصره برود، یا موصل برود،

**فلو کان التقیید ارتکازیا و واضحا لدی العرف، لما کان العبد متحیراً أمام هذین التکلیفین فی أن ایهما المقدّم، ایهما اوسع نقلا او غیر ذلک من المرجحات**

خب این آقا خیلی باید زود بگوید هر تکلیف را که انجام دادم دیگری ساقط می شود و موضوع دیگری از بین می رود و بین این­ها تعارضی، تحیری نیست، در حالی که صریح اقوال اصولیین این است که تضاد دائمی ملحق به باب تعارض است.

**ان قلتَ** بله علمای اصول می گویند تضاد دائمی بین انجام متعلق دو تکلیف ملحق به باب تعارض است اما دنبال جمع هم می­گردند، اتفاقا اصولیین بین این دو جمع می کنند، بصره برو، موصل برو، **بتقیید اطلاق کل منهما بما اذا لم یصرف قدرته فی امتثال آخر باعتباره جمعا عرفیا.**

شما به ما اشکال کردید، که در تضاد دائمی چه می کنید، جواب ما این است ما در تضاد دائمی همان کاری را انجام می دهیم که همۀ اصولیین انجام می دهند، جمع عرفی می کنیم، خب ما هم گفتیم عرف، اصولیین هم گفتند عرف. ما گفتیم تقیید ارتکازی عقلائی عرفی، اصولیین هم می گویند جمع عرفی.

ما الفرق بین الاصولیین که تعبیر به جمع عرفی می کنند و ما که می گوییم تقیید ارتکازی عرفی؟

**قلتُ واضح أن الجمع العرفی غیر التقیید الارتکازی**.

جناب آنچه شما گفتید تقیید ارتکازی در تضاد دائمی بود، آنچه اصولیین می گویند جمع عرفی است **و فرقٌ بین الجمع العرفی و التقیید الارتکازی العرفی فالاولُ فرعُ ثبوتِ التعارضِ** **و الثانی ینفی وجود التعارض بین الدلیلین**.

در جمع عرفی تعارض را پذیرفته­اییم، ولی در تقیید ارتکازی اساسا تعارض را نمی پذیریم، شما در جایی که همۀ علماء اصول، تعارض را پذیرفته، رو آورده اند به جمع عرفی، به گونه­ایی سخن می گویید که اساسا به دلیل تقیید ارتکازی عرفی، تعارضی نیست. البته این را هم بگوییم ما یعنی آقای سیستانی به این جمعی هم که علمای اصول گفته اند موافق نیستیم و لی این که شما بخواهید تقیید ارتکازی خودرا هم مثل آن جمع عرفی بدانید، این را هم قبول نداریم، لذا من می گویم **و معَ ذلک، لا نوافق علی مثل هذا الجمع**، پس چی می گوییم؟

**و نری بأن القاعدة العقلائیة تقتضی فی مثل ذلک أن یلقی الخطاب علی نحو الواجب التخییری، أی بخطاب واحد، لا بخطابین مستقلین**، نباید بگو بسره برو، نباید بگوید موصل برو، هر دو در یک ساعت! عقلاء در چنین جایی می­گویند در یک خطاب باید بگوید: یا برو بصره یا برو موصل. اصلا نمی تواند، دو خطاب بیان بکند.

پس اشکال اول بر تقریب دوم از وجه اول این می شود که شما سراغ ارتکازات عقلاء آمدید اما تبیین نکردید دقیقا ارتکازات را. ما چنین ارتکازی را در همۀ موارد مشاهده نمی کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .